

فیودور داستایفسکی

یانکو لاورین

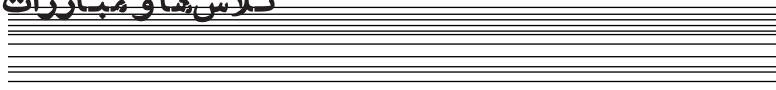
ترجمه سهراب برازش



فهرست

یادداشت ناشر	۹
مقدمهٔ دبیر مجموعه	۱۱
نخستین سال‌های زندگی داستایفسکی	۱۳
حبس، مجازات مرگ، سیبری	۲۵
باز هم در پترزبورگ، آزدگان، خانهٔ اموات	۳۷
عشق و قمار، مجلهٔ ایوفا	۴۷
جنایت و مکافات، ازدواج دوباره	۵۷
سال‌های گشت و گذار، باز هم قمار و باخت	۶۷
ابله	۷۵
جن‌زدگان	۸۳
مخاطرات جدید در روسیه؛ جوان ناکام	۹۵
یادداشت‌های روزانهٔ یک نویسنده	۱۰۷
قلهٔ آثار	۱۱۳
زوسیما؛ خطابهٔ پوشکین؛ مرگ	۱۲۵
پی‌نوشت	۱۳۷
گاهشمار زندگی داستایفسکی	۱۴۳
داستایفسکی از زبان دیگران	۱۴۷
کتاب‌شناسی داستایفسکی به زبان فارسی	۱۵۱

نخستین سال‌های زندگی داستایفسکی: تلاش‌ها و مبارزات



۱

اگر یکی از عمده‌ترین وظایف هنر را دروسعت بخشیدن و عمق دادن به پذیرش خود از واقعیت، انسان‌ها و زندگی بدانیم، در این صورت بدون تردید می‌توانیم داستایفسکی را در مقام هنرمند، کنار شکسپیر قرار دهیم. مشکل بتوان نویسنده دیگری یافت که اشتیاقش برای آشکارکردن اسرار ضمیر خودآگاه بشر با همه ترس‌ها، کشمکش‌ها و تضادهای هیجان‌انگیزش به اندازه داستایفسکی نیرومند باشد. او هنگامی که هجده سال داشت (در شانزده اوت ۱۸۳۹) به برادرش می‌خییل نوشت:

باید به راز شخصیت بشری پی برد، و اگر زندگی‌ات را سر این کار مهم بگذاری، نگو که وقتت را هدر داده‌ای. این راز علاقه‌ام را جلب می‌کند، چون آرزویم این است که انسان بشوم.

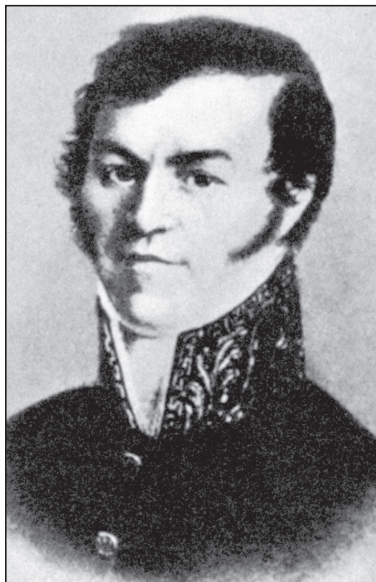
او به طور قطع بیشترین توانش را برای پی بردن به این راز به کار گرفت، و نتیجه جست‌وجو و یافته‌هایش وارد آثارش شده‌اند؛ آثاری که عمدتاً به گونه‌ای تنگاتنگ با بحران‌های شخصی و زندگی درونی و بیرونی‌اش در پیوندند. از همین رو زندگینامه داستایفسکی، حتی اگر کوتاه باشد، می‌تواند مدخلی سودمند و بایسته برای ورود به آثارش تلقی شود. و این حقیقت که زندگی‌اش درست مانند رمان‌ها و داستان‌هایش خارق‌العاده بوده، ضرورت نکته فوق را دوچندان می‌کند.

شرایط تولد و تبار خانوادگی داستایفسکی از همان آغاز، از برخی لحاظ، غیرعادی بود، چرا که این شرایط از او آن کودک‌گی او را با مناظری فلاکت‌بار رو به رو کرد که همین مناظر، بعدها

آنان را یکی پس از دیگری به دو مدرسه شبانه‌روزی متفاوت در مسکو فرستاد. اما از آنجا که هیچ‌گاه به پسرانش پول توجیبی کافی نمی‌داد، آنان از اینکه هم سطح دانش‌آموزان توانگر مدرسه نبودند، رنج فراوانی می‌بردند و گویا هم مدرسه‌ای هایشان نیز رفتار بدی با آنان داشتند.

پدر

حدوداً در همان زمان، سال ۱۸۳۴، پدر از پس اندازهایش قطعه زمینی در منطقه تولا خرید که از دوروستای چرماشنایا و داروویه تشکیل می‌شد. داستایفسکی پیر فقط گاهی به این ملک که صد رعیت داشت، سر می‌زد، اما همسر و بچه‌هایش این مجال را داشتند که دست‌کم چند ماه تابستان را در این منطقه نچ بگذرانند. در ۱۸۳۷ مادر داستایفسکی بر اثر بیماری سل درگذشت، و فیودور، یک سال بعد وارد دانشکده مهندسی پترزبورگ شد، اما برادرش به دانشکده مشابیهی در شهر روال رفت. پس از مرگ مادر، پدر فوراً کارش را در بیمارستان رها کرد و به ملکش در داروویه رفت تا مانند ملاکی تمام عیار زندگی کند؛ یعنی همچون آدمی خشن، دائم الخمر و مستبد. رفتار او با رعیت‌هایش آن قدر خشن و وحشیانه بود که در ۱۸۳۹ به فجیع‌ترین وضع به دست آنان کشته شد. به نظر می‌رسد که قتل پدر بر فیودور جوان تأثیری ماندگار گذاشت و باعث ایجاد عقده در او شد، به ویژه به این دلیل که داستایفسکی در برابر پدرش موضعی کینه‌ورزانه داشت که با ملامت خود نیز توأم شده بود.^۳



پدر

به نظر می‌رسد داستایفسکی در دانشکده مهندسی بیش از آنکه به مسائل مهندسی یا هم‌دانشکده‌ای‌های ثروتمندش — که میان آنان لهستانی‌ها و آلمانی‌های بالتی بسیاری نیز بودند که کمترین وجوه مشترکی با آنان نداشت^۴ — علاقه مند باشد، به ادبیات علاقه نشان می‌داد. از میان کلاسیک‌های روسی، پوشکین را مانند بت می‌پرستید، اما بیش از همه از گوگول و لرمانتف خوشش می‌آمد، چراکه این دو نویسنده به راستی بیش از آرامش شادمانه پوشکین به طبع نسل سرخورده رمانتیک‌ها نزدیک بودند. داستایفسکی همچنین شمار

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

فراوانی از نویسندگان خارجی را به خوبی می‌شناخت؛ از شکسپیر، بیرون، بالزاک (که اوژنی گراند‌ه‌اش را در ۱۸۴۳ به روسی ترجمه کرد)، ژرژساند، دیکنز و ویکتور هوگو گرفته تا تمامی آثارا. ت. آ. هوفمان، رنج‌های ورتر و فاوست گوته و به ویژه شیلر که راهزنان او را (با بازی بازیگر معروف مونچالف) هنگامی که ده ساله بود در مسکو روی صحنه دیده بود. از دانشکده مهندسی به برادرش میخائیل نوشت:

شیلر را از بر کرده‌ام، مدام از او سخن می‌گویم، با شور و شوق ستایشش می‌کنم و گمان می‌کنم بهترین لطفی که سرنوشت در حق من کرده، این است که به من کمک کرد تا این شاعر بزرگ را بشناسم.^۵

می‌دانیم که در میان نخستین کوشش‌های ادبی داستایفسکی، درامی رماتیک با نام ماریا استوارت با اقتباس از شیلر یافت می‌شود، درحالی‌که در درام دیگری با نام باریس گادونوف قصد داشت با پوشکین رقابت کند. برادرش نیز چنان از شیلر به شور و شوق آمد که دون کارلوس را ترجمه کرد و در ۱۸۴۸ منتشر کرد.^۶

۲

پس از اتمام دوران مدرسه، داستایفسکی در ۱۸۴۳ به عنوان نقشه‌کش فنی در وزارت جنگ مشغول به کار شد، اما این کار مورد پسندش نبود. هر نوع کار عادی و شغل منظم که ساعات کاری ازپیش تعیین شده داشت، برای سرشت بی‌قید و بند و ذاتاً ضد اجتماعی او منجرکننده بود. حتی حقوق منظم ماهانه نیز نتوانست او را ترغیب به ماندن در کارش کند. اگرچه این خطر وجود داشت که وضعیت مادی اش متزلزل شود، کارش را پیش از پایان سال رها کرد و تصمیم گرفت سرانجام از راه اشتغال به ادبیات، زندگی اش را تأمین کند. اما درست بودن این تصمیم شتابزده، بی‌درنگ با چنان موفقیت غیرمترقبه‌ای اثبات شد که هر فرد با ثبات تر از داستایفسکی نیز که در آن موقعیت قرار می‌گرفت، نمی‌توانست بهتر از این عمل کند.

اتفاقی که روی داد به قرار زیر بود: داستایفسکی در اواسط ۱۸۴۵ نخستین رمان کوتاهش مردم فقیر را به اتمام رسانده بود و آن را به دوستش دیمتری گریگورویچ (که مانند داستایفسکی نویسنده تازه‌کاری بود) نشان داد. گریگورویچ دستنوشته رمان را از او گرفت و زندنکراسف شاعر برد. آن دو با هم شروع به خواندن آن کردند. ساعت چهار صبح، وقتی که خواندن دستنوشته رمان را به پایان رساندند، به طرز عجیب – کاملاً روسی‌وار – بی‌تأمل به خانه داستایفسکی رفتند تا هیجانشان را از خواندن اثرش برای او بازگو کنند. نکراسف دستنوشته را به منتقد ادبی، ویساریون بلینسکی، داد تا آن را مطالعه کند. این اثر آن قدر به مذاق بلینسکی خوش آمد که بدون فوت وقت، در پی دیدار با نویسنده جوانش برآمد.